**فقه: زکات، جلسه ۴: چهارشنبه ۲۱/۶/۱۴۰۳، استاد سید محمد جواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که آیا می‌شود در زکات به جای جنس زکوی قیمت پرداخت کرد؟ ما در ضمن بحث یک روایتی را نقل کردیم آن روایت روایت صحیحۀ ابی عبیده بود، من یک توضیحی در مورد این روایت صحیحۀ ابی عبیده بدهم، در روایت صحیحۀ ابی عبیده می‌گوید که یک مصدقی می‌آید.

«قِيلَ لَهُ فَمَا تَرَى فِي مُصَدِّقٍ يَجِيئُنَا فَيَأْخُذُ صَدَقَاتِ أَغْنَامِنَا فَنَقُولُ بِعْنَاهَا فَيَبِيعُنَاهَا فَمَا تَرَى فِي شِرَائِهَا مِنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ قَدْ أَخَذَهَا وَ عَزَلَهَا فَلَا بَأْسَ»

یک سؤالی اینجا مطرح هست اصلا بنده خدایی که آمده می‌گوید که به مصدق می‌گوید بفروش آن مال صدقه را به خودم، چرا این کار را کرد؟ از اوّل بگوید به قیمت محاسبه کن، اوّل بگوید قیمتش را از من بگیر به جای اینکه عین را بگیری. پاسخ مطلب این هست که کفایت قیمت در فقه ما هست در فقه عامه اینها قیمت را کافی نمی‌دانند و این مصدق‌ها هم بر طبق همان رفتار می‌کردند، قیمت نمی‌گرفتند، منشأ سؤال هم همین هست که عین صدقه را گرفته حالا که عین صدقه را گرفته حالا آیا می‌توانیم برویم ازش بخریم یا نمی‌توانیم بخریم و الا. این را من بعضی از عبارت‌های مغنی ابن قدامه را برای شما بیاورم، کأنّ جزء مفروق عنه گرفتند که اخراج قیمت صحیح نیست. بعضی چیزها را در بعضی موارد خاص گفتند کأنّ این اخراج قیمت نیست. در ضمن یک بحثی در مغنی ابن قدامه مطرح کرده، ایشان می‌گوید که به جای مثلا، لا یجزء فی الغنم المخرج فی الزکاة الا الجزع من الظن و السمی من المعذ.

حال مطرح کرده بعضی چیزهای دیگر را که آیا می‌شود به جای آنها پرداخت بشود یا نه، می‌گوید نه نمی‌شود پرداخت کرد می‌گوید لأنّ هذا اخراج قیمة فلم یجوز، اخراج قیمت جائز نیست. بله بعضی چیزها هست که آیا به جای شاة می‌شود بعیر پرداخت کرد، فان اخرج عن الشاة بعیرا لم یجزئها سواء کانت قیمته اکثر من قیمة الشاة او لم یکن و حکی ذلک عن مالک و داود و قال الشافعی و اصحاب الرأی یجزئه البعیر تا آخر آن عبارت. حالا آن مواردی که مثلا به جای یک انعام نوع دیگری از انعام را بخواهد پرداخت کند آن اختلافی است که می‌شود یا نمی‌شود. بحث‌هایی کرده که نمی‌خواهم بحث‌هایش را بیاورم. صفحۀ ۶۰۱ هم در بحث می‌گوید و یخرج الزکاة من جنس ماله فان کان انواعا متساویة القیم جاز ان یخرج الزکاة من احدهما، بعد بحث‌هایش را می‌کند، یک جایی این مطلب را مطرح می‌کند که و ان اخرجه بالقیمة مثل ان یخرج ان نصف دینار ثلث دینار جیّد، به جای اینکه نصف دینار بدهد دینار قیمتی‌تر، گران‌تر بهتر را می‌دهد ولی یک سوم به جای، که قیمتشان یکی است، ایشان می‌گوید لم یجز، لأن النبی صلی الله علیه و آله و سلم نص علی نصف دینار فلم یجز النقص منه. اینها کأنّ مفروق عنه حالا بعضی موارد را حالا ممکن است اجازه بدهند، حالا خصوصیات این بحث‌ها را دیگر نمی‌خواهم وارد بشوم ولی در اینکه اصل اوّلی در زکات عدم جواز پرداخت بالقیمة هست مسلم بوده این هم انعام می‌آمدند ازشان می‌گرفتند عین را می‌گرفتند، ما قیمت را جائز می‌دانیم و الا آنها قیمت را جائز نمی‌دانستند. ما عرض کردیم که این که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که این روایت یونس بن یعقوب مربوط به جایی هست که عزل شده باشد چون فرض کرده الزکاة من می‌خواهم یک چیزی بخرم و به عیال المسلمین بدهم. ما عرض کردیم نه این مطلب ازش استفاده نمی‌شود که از این زکات بعد از عزل می‌خواهد بفروشد، نه خود همان زکاتی را که در مال هست شارع مقدس اجازه داده بر اینکه آن زکات مال را بفروشد حالا چه قبل از عزل چه بعد از عزل به هر حال قبل از اینکه زکات تعیّن پیدا کند در شیء خاصی در مال و در نصاب زکات وجود دارد، می‌تواند همین را بفروشد، اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که همۀ اینها کفایت کند. البته این اطلاق دلیل آن روایت یونس بن یعقوب یک قیدی دارد و اریٰ ان ذلک خیرا لهم. می‌گوید جایی که مالک جنسی را که خیر می‌داند برای فقرا آن را اجازه داده به جای زکات داده بشود، جایی که خیر نمی‌داند اجازه داده نشده و ما دلیل خیلی روشنی هم بر اینکه کافی باشد قیمت در جایی که خیریت نداشته باشد نداریم. اصلا روایاتی که کفایت قیمت را بیان کرده حالا در این باب نه، باب زکات فطره، روایت‌های مفصلی ما در زکات فطره داریم در آن روایت‌های زکات فطره تعلیل شده، زکات فطره باب ۲۰ از ابواب زکات فطره، آنجا روایت اسحاق بن عمار صیرفی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک ما تقول فی الفطرة یجوز ان اعدیها فضة بقیمة هذه الاشیاء التی سمیتها. این پیداست قطعه‌ای از یک روایت است، امام علیه السلام مثلا قبلا گفتند که زکات فطره را باید از چیزهای مختلف، گندم، جو آن چیزها داده بشود حالا من مراجعه نکردم که ببینم آن قبلی‌هایش، آن تکه‌های دیگر روایت را شاید بتوانیم پیدا کنیم حالا من بعدا عرض می‌کنم که تکه‌های دیگرش ممکن است چی‌ها باشد، نکاتی دارد بحثم کامل نشده بعدا عرض می‌کنم. می‌گوید زکات فطره از یک چند تا چیزی کفایت می‌کند. اسحاق بن عمار سؤال می‌کند: «مَا تَقُولُ فِي الْفِطْرَةِ يَجُوزُ أَنْ أُؤَدِّيَهَا فِضَّةً بِقِيمَةِ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي سَمَّيْتَهَا قَالَ نَعَمْ إِنَّ ذَلِكَ أَنْفَعُ لَهُ يَشْتَرِي بِهَا مَا يُرِيدُ.»

برایش بهتر است، خودش هر چی که دلش خواست می‌تواند بخرد، این یک روایت.

روایت عمر بن یزید جزء ارجاعات این باب هست، «سَأَلْتُهُ أَ يُعْطِي الرَّجُلُ الْفِطْرَةَ دَرَاهِمَ ثَمَنَ التَّمْرِ وَ الْحِنْطَةِ يَكُونُ أَنْفَعَ لِأَهْلِ بَيْتِ الْمُؤْمِنِ قَالَ لَا بَأْسَ.»

این است که در جایی که آن مالک آن جنس را انفع نمی‌داند ما دلیل خاصی نداریم. عمده‌اش این است که آیا مسئله اجماعی هست اجماعی نیست آن را حالا بعدا در موردش صحبت می‌کنیم آن یک بحث دیگر است. ولی از جهت روایات آن مقداری که فعلا دلیل ما داریم بر اینکه در جایی که آن جنسی که انسان می‌خواهد پرداخت کند آن جنس را برای فقیر نافع‌تر می‌بیند. آن احتیاج فوری‌تر دارد. حالا یک فقیری هست پوشک بچه می‌خواهد برایش این خیلی ضروری‌تر از این است که مثلا بهش گندم و جو و امثال این چیزها بخواهد بدهد، یک شتر بخواهید بدهید، آنها به دردش نمی‌خورد آنها را باید تبدیل کند، مستقیم همان چیزی که مورد نیازش هست آن را از این روایت استفاده می‌شود که کفایت می‌کند اما بیشتر از آن به نظر می‌رسد که از این روایات استفاده نمی‌شود. بحث دومی که اینجا داشتیم.

بحث اوّل این بود که پرداخت قیمت آیا در همۀ اشیاء هست؟ همۀ اجناس زکوی هست یا در غیر انعام است، در انعام پرداخت قیمت صحیح نیست. عرض شد که در مقنعۀ شیخ مفید ایشان قائل شده که در مورد انعام نمی‌شود قیمت پرداخت کرد. قبل از آن یک نکته‌ای را بگویم. آن روایاتی که عرض می‌کردیم به قیمت را کفایت می‌کند سه تا روایت بود، روایت اوّل این بود که، روایت محمد بن خالد برقی، می‌گوید آیا می‌شود دراهم داد در زکات، امام علیه السلام اجازه دادند، اینکه دراهم را اجازه داده باشند به نظر می‌رسد نمی‌شود ازش استدلال کرد برای اینکه دنانیر هم کفایت می‌کند بذاته. چون دراهم چیز پایین‌تری بوده راحت‌تر مصرف می‌شده، دنانیر پول سنگینی بوده چه بسا راحت نمی‌توانستند خرج کنند. این است که به این روایت به تنهایی کفایت نمی‌کند. بله این روایت را ضمیمه بکنیم با یک روایت دیگر که آن روایت روایت علی بن جعفر، روایت علی بن جعفر می‌گوید دراهم به جای دنانیر، دنانیر به جای دراهم می‌شود داد یا نمی‌شود داد، می‌گویند اشکالی ندارد. این است که دراهم و دنانیر را جای همدیگر گفتند اشکالی ندارد حالا آن دراهمی را هم که شما می‌خواهید به جای سایر اجناس بدهید آنها را کنار هم بگذاریم معنایش این است که مطلق قیمت را از اینها کافی می‌داند. البته آن روایت علی بن جعفر از یک جهت چیز ندارد چون فقط تبدیل یک قیمت به قیمت دیگر را اجازه داده، تبدیل نقدین به هم. این در مغنی ابن قدامه من مراجعه می‌کردم آن بحث تبدیل به قیمت یک بحث است، بحث تبدیل نقدین به همدیگر بحث دیگر است، آنها اجازه می‌دهند تبدیل نقدین به نقدین را، یک چیزهایی دارد که حالا من دیدم ولی یادداشت نکردم آدرسش را، ببینید آنجا به هر حال بحث تبدیل، اینکه درهم به جای دینار داده بشود، دینار به جای درهم داده بشود اگر اجازه داده بشود این معنایش این نیست که به جای سایر اشیاء هم بشود درهم یا دینار دارد. ولی با توجه به روایت محمد بن خالد برقی که از سایر اجناس گفته درهم می‌شود داد اینجا هم که گفته به جای درهم دینار می‌شود داد اینها کنار هم گذاشته بشود معنایش این است که مطلق قیمت کفایت می‌کند، درهم اینجا خصوصیتی ندارد. یک معارضی دارد من یادم رفت وارد بحث دیگر شدم، این روایت یک معارضی دارد ببینیم آن معارض را چه کار کنیم؟ آن روایتی هست روایت سعید بن عمرو عن ابی عبد الله علیه السلام، روایت پنجم این باب دوازده از ابواب زکات نقدین. سند روایت این هست محمد بن ابی عبد الله عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن سعید بن عمرو عن ابی عبد الله علیه السلام.

آقای خویی این سند را معتبر نمی‌دانند بنابراین بحثشان ادامه‌ای ندارد. ولی ما چون هم سهل بن زیاد را معتبر می‌دانیم هم مشایخ احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی را ثقه می‌دانیم این سند معتبر هست. روایت این هست:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَشْتَرِي الرَّجُلُ مِنَ الزَّكَاةِ الثِّيَابَ وَ السَّوِيقَ-وَ الدَّقِيقَ وَ الْبِطِّيخَ وَ الْعِنَبَ فَيَقْسِمُهُ قَالَ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا الدَّرَاهِمَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.»

یک سؤال این هست که این کما امر الله تبارک و تعالی یعنی چی؟ مگر جایی وارد شده که حتما باید درهم داده بشود؟ درهم که به خصوص خصوصیتی که ندارد، هیچ کجا وارد شده این مطلب. من فکر می‌کنم صورت مسئله زکات متعارف زکات درهم بوده، یعنی این یشتری الرجل من الزکاة معمولا آن چیزی که بیشتر در دست و بال مردم بوده و متعلق زکات بوده درهم بوده، لا یعطیهم الا الدراهم در این مورد متعارفی که درهم بوده می‌گوید خداوند می‌گوید خذ من اموالهم صدقة، از اموالشان باید صدقه گرفته بشود، از درهم باید درهم گرفته بشود شما هم باید درهم بدهید. این ناظر به آن صور متعارفی بوده که در آن زمان بوده و می‌گوید از آیات قرآن آتوا الزکاة می‌گوید زکات اموال را بدهید کأنّ در مال باشد خود عین آن مال زکاتش را بدهید، بخواهیم از خارج دادن آن مثلا درست نیست. مفاد این روایت به نظر می‌رسد خصوصیت بر دراهم توش نخوابیده، این ازش استفاده می‌شود که در مواردی که زکات دراهم هست شما حق ندارید غیر دراهم را به او پرداخت کنید، بنابراین این اوّلا با مبنای آقای خویی ناسازگار نیست، آقای خویی می‌فرمایند که قیمت را می‌شود پرداخت کرد نقدین را می‌شود پرداخت کرد با آن مبنا ناسازگار نیست، با این تفسیری که ما کردیم چون فرض امام علیه السلام این هست که زکات را دراهم را گفته گفته دراهم را باید دراهم بدهید، آقای خویی هم می‌گویند زکات دراهم را باید دراهم بدهید البته حالا آن بحث چیزش را بعدا که آیا دنانیر می‌شود داد یا نداد، یعنی این روایت آن یک جهت دیگرش هست که آن را باید مورد بحث قرار بدهیم.

ممکن است شخصی بگوید اینجا دراهم خصوصیت ندارد، یعنی دراهم و دنانیر جنس واحد تلقی شده کأنّ یک جنس است بنابراین اینجوری بخواهیم جمع کنیم بین این روایت، چون این روایت صریح در این نیست که دراهم درش خصوصیت دارد، ممکن است از باب مثال باشد. می‌گوید وقتی مال زکوی شما نقد هست شما هم باید مال زکوی بدهید، دراهم بدهید یعنی نقد بدهید، مراد این جهت باشد. و کما امر الله ولو ظاهر بدوی‌اش این هست که باید از همان عین بدهید، از همان جنس بدهید، ولی به قرینۀ تصریح روایت علی بن جعفر که می‌شود به جای دراهم دنانیر داد، به جای دنانیر دراهم داد می‌شود این روایت را حمل کرد برای اینکه این ناظر به این هست که پرداخت قیمت صحیح است، این یک جور. مشکل قضیه این هست که ما عرض کردیم از روایت یونس بن یعقوب استفاده می‌شود که می‌شود غیر نقدین را هم داد، روی آن مبنا چه کار کنیم؟ به نظر می‌رسد اینها جمع عرفی دارند، آن صورتی هست که اری ان ذلک خیرا لهم این مطلق است، حمل مطلق بر مقید می‌کنیم می‌گوییم این صورتی است که بهتر نبوده، دلش خواسته جنس بخرد جنس تحویل بدهد. این مربوط به آن صورت است، جمع این روایت با روایت چیز این هست که مراد صورتی هست که خیر نیست، بنابراین جمع بین روایات به نظر می‌رسد خیلی دشوار نباشد. بنابراین حالا یک نکته‌ای را من عرض کنم آن این است که، اگر اجماع هم داشته باشیم بر اینکه مطلقا می‌شود قیمت را پرداخت کرد، همۀ اجناس، حالا این بحث تتبعی‌اش را باید دنبال کرد که آیا اینکه به جای اجناس زکویه قیمت پرداخت کردنش، هر جنس دیگر را می‌شود به جای اجناس زکویه پرداخت کرد؟ بعضی عبارت‌ها دعوای اجماع بر این مطلب استفاده می‌شود، حالا من نمی‌خواهم دنبال فعلا اینکه صغرویا اجماع هست یا اجماع نیست. من عرضم این هست که اجماع هم در مسئله داشته باشیم ما عرض کردیم اجماع حجیتش در جایی هست که اتصال به زمان معصوم داشته باشد و در این صورت اجماع حجت هست، اوّلا با وجود روایت‌هایی مثل احمد بن محمد بن ابی نصر که ما ازش استظهار می‌کنیم که غیر نقدین را نمی‌شود، حالا آن جایی که خیر هست را نمی‌گویم، غیر نقدین را نمی‌شود پرداخت کرد اینجا نمی‌شود ما بگوییم حتما تمام اصحاب ائمه علیهم السلام اجماعی بوده برایشان که مطلق اجناس را به عنوان قیمت در باب زکات می‌شود پرداخت کرد، که اوّلا اتصال اجماع به زمان معصوم احراز نشده با وجود این روایت‌ها، این روایت‌ها را خیلی وقت‌ها اینها فتوا می‌دادند، فتوایشان بر طبق همین روایت‌ها بوده. حالا فرض هم بکنیم اجماع متصل به زمان معصوم بوده ائمۀ معصومین ردع کردند، خود همین روایت ردع است دیگر. ما اجماع را از باب اینکه معصوم علیه السلام قول اصحاب را ردع نکردند حجت می‌دانیم، خب این ردع است، بنابراین این نمی‌شود با وجود استظهاری که از این روایت می‌شود ما بگوییم که، اینکه بخواهیم اجماع را ازش استفاده کنیم که مثلا اینها استحبابی هست و امثال اینها مشکل است.

**شاگرد:** طبق قاعده اجماع باشد، این یک روایت. شهرت چیز نمی‌کند؟

**استاد:** بله اشکال ندارد. می‌دانم چی می‌خواهید بگویید تناسب بین رادع و مردوع، کلام مرحوم شهید صدر را می‌خواهید اشاره کنید. نه اینها اینقدر به خصوص یک نکته‌ای که اینجا وجود دارد آن این است که اهل تسنن جائز نمی‌دانستند قیمت پرداخت بشود، عملا هم نوعا زکات‌ها را این چیزها می‌آمدند از عین می‌گرفتند، این محل ابتلای آنچنانی که اینها معمولا می‌آمدند زکات را می‌گرفتند، اینقدر چیزی برایشان نمی‌ماند که بخواهند زکات را بدهند. این است که معلوم نیست که آن مواردی که اینها خودشان می‌خواستند زکات پرداخت کنند این مقدار کافی نباشد برای ردع آن ذهنیت. بنابراین نتیجه‌ای که ما در این بحث از مجموع ادله می‌گیریم این هست که قیمت نقدین باشد، کفایت می‌کند مطلقا، غیر نقدین به شرطی که مالک او را خیر بداند بهتر بداند برای آن مستحقی که می‌خواهد زکات را به او پرداخت کند. همان مطلبی که مرحوم امام ابتداءً مطرح می‌کنند هر چند بعدا توسعه می‌دهند، همان بحث خیریت که ایشان مطرح می‌کنند به نظر می‌رسد بیشتر از آن نمی‌شود اثبات کرد.

**شاگرد:** بین خیر بودن برای بقیۀ اجناس زکوی هم می‌آید مثلا اگر بخواهد به جای گندم جو بدهد نه مثلا امثال بطی کل لباس و اینها

**استاد:** اگر خیر باشد می‌آید دیگر اشکال ندارد، مانعی ندارد.

**شاگرد:** نه می‌خواهم بگویم آنجا با قید خیر بودن انجام بشود؟

**استاد:** بله، با قید خیر بودن.

**شاگرد:** این روایت‌هایی که قید خیر بودن را بیان کردند در مورد بقیۀ اجناس زکوی نبودند

**استاد:** نه فطره را نمی‌گویم، این روایت یونس بن یعقوب

**شاگرد:** ثیاب و اینها بود

**استاد:** می‌گوید اری ان ذلک خیرا، یعنی می‌خواهد بگوید نکته‌ای که من می‌خواهم جنس برایشان تحویل بدهم خیریت است، امام می‌گوید لا بأس کأنّ در جایی که آن چیز باشد مانعی ندارد. این بحث دوم به نظرم دیگر بحث قابل توجهی ندارد که ما بخواهیم ادامه بدهیم. اما می‌رویم آن بحث اوّل که آیا اصلا پرداخت قیمت در مورد مطلق اجناس زکویه است و در مورد انعام هم می‌آید، که در مورد انعام نمی‌آید آن بحثی که مرحوم شیخ مفید فرمودند و مرحوم محقق حلی هم احتیاط کرده، بلکه شاید متمایل هست به پذیرش فرمایش شیخ مفید، چون می‌گوید ادله‌ای ما نداریم برای کفایت قیمت در موارد انعام، ادله‌ای که برای کفایت قیمت هست مربوط به غیر انعام است. بعد البته احتیاط کرده ولی این احتیاطش از باب این هست ادله هم نداشته باشیم اصل اوّلیه این هست که کفایت هم نکند، در واقع می‌تواند فتوا باشد به جهت احتیاط، چون ما دلیلی بر کفایت که نداریم باید باز هم احتیاط کند آن چیزی را که بدهد کفایت می‌کند، اگر اطلاق ادله نباشد. یک چیزی این است که عرض کردم بعضی‌ها گفتند شیخ محقق حلی متمایل شده به عدم کفایت قیمت در باب انعام همینجور هم هست، مجموعا از عبارتش همین میل مرحوم محقق حلی استفاده می‌شود.

ببینیم حالا از ادله چجوری می‌شود برداشت کرد؟ ۳ تا روایت داشتیم، این ۳ تا روایت یکی روایت یونس بن یعقوب هست قال قلت لابی عبد الله علیه السلام، آقای خویی این روایت یونس بن یعقوب را ارتباطش با محل بحث ما انکار کرده بودند که نه ما پذیرفتیم، ما می‌گوییم «عِيَالُ الْمُسْلِمِينَ، أُعْطِيهِمْ مِنَ الزَّكَاةِ فَأَشْتَرِي لَهُمْ مِنْهَا ثِيَاباً وَ طَعَاماً» می‌شود به این تمسک کرد، اعطیهم من الزکاة ندارد، اطلاق دارد، اطلاقش همۀ زکات انعام و همۀ اینها را شامل می‌شود. ولی این در جایی هست که آن چیزی که ما می‌خواهیم پرداخت کنیم خیر باشد، مطلق قیمت، یعنی خیریت شخصیه. طلا و نقره و اینها، قیمت خیریت نوعیه دارد، این در جایی که خیریت شخصیه دارد می‌توانیم از انعام به غیر، یک چیزی را که از باب قیمت که بهتر از انعام باشد به آنها بدهیم، این اشکالی ندارد. اما روایت علی بن جعفر آنکه مربوط به تبدیل طلا به جای درهم دینار دادن، به جای درهم دینار دادن هست که ربطی به بحث ما ندارد. عمده روایت محمد بن خالد برقی هست از یک طرف، آن روایت محمد بن خالد برقی را حالا من بعد روایت محمد بن خالد برقی را می‌خوانم، آقای آسید محمود هاشمی خدا رحمتشان کند دیدم که می‌گوید عرف الغای خصوصیت می‌کند، چون اینها همه‌شان کأنّ عرفا می‌گوید همه به یک نحواند و نحوۀ تعلقشان به یک نحو هست از باب الغای خصوصیت عرفیه و یک بحث‌هایی ایشان دارند. ولی من تصور می‌کنم با توجه به یک سری نکاتی که در بعضی روایات ما هست الغای خصوصیت مشکل است، در روایات ما هست می‌گوید صدقۀ انعام را به آدم‌های آبرومند بدهید، مستحب است صدقۀ انعام به ذوی التجمل من الفقرا. این روایت‌هایش را من بخوانم. روایت‌هایش شاید از جهت سندی معتبر نباشد ولی همین که این روایت‌ها وجود دارد مانع الغای خصوصیت می‌شود، کأنّ یک ویژگی دارد که ما به آن. بله همان انعام را اگر بهتر باشد برای آن کسی که می‌خواهیم بهش بدهیم آن اشکالی ندارد از آن روایت یونس بن یعقوب استفاده کردیم. فرض این است که برایش بهتر نیست ولی ما می‌خواهیم انعام ندهیم می‌خواهیم بهش پول بدهیم، آیا این کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند؟

یک روایت ۱۳۲۱۴ هست، روایت اوّل عن عبد الله بن سنان، در سند روایت یک ابراهیم بن اسحاق هست که ابراهیم بن اسحاق احمر است ما آن را تصحیح می‌کنم، ولی نفر بعدی‌اش ظاهرا محمد بن سلیمان دیلمی هست که ما آن را تصحیح نمی‌کنیم. اگر محمد بن سلیمان دیلمی نباشد کس دیگر باشد شناخته شده نیست.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ صَدَقَةَ الْخُفِّ وَ الظِّلْفِ»

خف یعنی ذی الخف یعنی ابل، ظلف در مورد بقر و غنم هست.

«تُدْفَعُ إِلَى الْمُتَجَمِّلِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَمَّا صَدَقَةُ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ مَا كِيلَ بِالْقَفِيزِ وَ مَا أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ فَلِلْفُقَرَاءِ الْمُدْقَعِينَ»

ما کیل بالقفیز یعنی غلات. صدقۀ ذهب و فضه و غلات را اینها برای فقرا می‌دهد.

قَالَ ابْنُ سِنَانٍ قُلْتُ وَ كَيْفَ صَارَ هَذَا هَكَذَا فَقَالَ لِأَنَّ هَؤُلَاءِ مُتَجَمِّلُونَ وَ يَسْتَحْيُونَ مِنَ النَّاسِ فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَجْمَلُ الْأَمْرَيْنِ عِنْدَ النَّاسِ وَ كُلٌّ صَدَقَةٌ.»

می‌گوید همۀ اینها صدقه است ولی این چون آبرومندتر هست اینها صدقه‌ای که این را مناسب هست به اینها داده بشود. در جایی که در مورد صدقۀ انعام با سایر صدقات در محل مصرف فرق گذاشته، بنابراین روایت از جهت سندی. مضمون این را یک روایت دیگری هست، «عبد الکریم بن عتبة الهاشمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال تعطى صدقة الأنعام لذوي التجمل من الفقراء لأنها أرفع من صدقة الأموال»

نمی‌دانم اینجا اموال را به چه معنا گرفته، در مقابل انعام اموال تعبیر کرده، اموال همان بحثی که پارسال داشتیم که اموال معنایش چی است ممکن است مثلا نقدین و اینها به این روایت اگر کسی بر بحث پارسالی تمسک کند که اموال مراد نقدین است ولی معلوم نیست این اموال در مقابل انعام هست که طلا و نقره و ماکیل بالقفیز، همۀ اینها را ظاهرا اموا می‌گیرد، به طلا و نقره اختصاص ندارد. نمی‌دانم حالا این اموال چجوری تعبیر شده.

«و إن كان جميعها صدقة و زكاة و لكن أهل التجمل يستحيون أن يأخذوا صدقات الأموال‌»

شتر و اینها اصلا حیوانات کأنّ آبرومند بوده پرداخت آن زکات. انعام وقتی آبرومند هست ممکن است شارع مقدس اجازه نداده باشد که اصلا قیمت به جای انعام داده بشود، می‌گوید خود آن اصل عین را بگیرید که بشود به آن متجملین من اهل الاستحقاق من الفقراء به آنها داده بشود، با وجودی که یک همچین استحباب ولو روایت غیر معتبر وجود داشته باشد مشکل هست که ما بتوانیم الغای خصوصیت کنیم، چون از این روایت استفاده می‌شود که پول سختشان بوده قبول کنند.

**شاگرد:** غلات سخت بوده

**استاد:** نه پولش هم، آن روایت محمد بن سلیمان هم صدقۀ ذهب و فضه هر دو را دارد، به غلات اختصاص ندارد، این روایت دیگر هم اموال به غلات که نمی‌شود اختصاص داد، قدر مسلمش پول است، پول هم سختشان بوده قبول کنند. یعنی استفاده می‌شود که انعام یک آبرومندی، یک احترامی داشته وقتی بهشان انعام می‌دادند آنها خیلی آبرومند بوده اینجور صدقه دادن.

**شاگرد:** شاید مخصوص همان زمان بوده باشد.

**استاد:** ممکن است مخصوص نباشد.

**شاگرد:** ؟؟؟ عرفی

**استاد:** نه حالا ولو به جهت اینکه شتر و اینها، همین الآن هم، ما الآن شتر و گاو و گوسفند و اینها ما در محیط شهری قرار دادیم در محیط روستایی ممکن است آن کسانی که شتردار باشند و گاودار باشند و اینها یک آبرومندی خاصی برایشان دارد و زمینۀ بهتری برایشان فراهم است. البته عرض کردم در صورتی که ما انفع بدانیم آن یک بحث دیگر است، اگر شرایطی باشد که آن طرف نتواند این را اصلا چیز کند، خانوادۀ ما می‌گفتش که با خواهر آقای میرزایی که قصاب هست در مکه همسفر بودیم می‌گفتش که من الآن بیایم ۸۰ تا گوسفند برایم هدیه می‌آورند گفت من اصلا نمی‌شناختمش این کی است گفتم حالا ۸۰ تا گوسفند می‌خواهی چه کار کنی؟ می‌گفت قلعه دارم چیز می‌کنند. آن بنده خدا کسی هست که گوسفند برایش بیاوری خیلی بهتر از این است که بهش پول بدهند گوسفند را می‌دهد برایش تربیت می‌کنند، ولی ماها گوسفند چه به دردمان می‌خورد. این است که افراد با همدیگر فرق دارند.

**شاگرد:** یعنی قائل به تفصیل بشویم.

**استاد:** ممکن است اگر ما بودیم و این روایت ما نمی‌توانستیم در جایی که آن طرفی که مستحق هست آن طرف می‌گوید اصل چیز را به من بده. یعنی ممکن است ما بگوییم که شارع مقدس در انعام اجازه نداده شما قیمت را بگیرید چون این انعام را می‌شود به فقرای آبرومند داد و فقرای آبرومندی که برایشان توان این را دارند، کسانی که قبلا اصلا اینکاره بوده ولی یک مشکلی برایشان پیش آمده که الآن ورشکست شدند، بهشان شتر بدهید گاو بدهید گوسفند بدهید خودش چیز می‌کند ازش خیلی ممکن است بهترین چیزها در بیاورد و آبرویش هم حفظ می‌شود. این است که به نظر می‌رسد ذاتا الغای خصوصیت مشکل باشد. عمده ببینیم از خود روایت محمد بن خالد اطلاق لفظی دارد که مطلقا کفایت می‌کند یا اطلاق لفظی ندارد؟ این روایت محمد بن خالد البرقی این هست «قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُخْرَجَ عَمَّا يَجِبُ فِي الْحَرْثِ مِنَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ مَا يَجِبُ عَلَى الذَّهَبِ دَرَاهِمُ بِقِيمَةِ مَا يَسْوَى»

یعنی قیمتی که معادل آن مال زکات هست، قیمت محاسبه کنیم، این موردش حنطه و شعیر و ذهب است. یک نکته‌ای را اینجا عرض کنم بعضی‌ها می‌گویند که اگر از این روایت نشود الغای خصوصیت، آقای خویی این را دارند می‌گویند این روایت الغای خصوصیت می‌شود کرد اگر نشود الغای خصوصیت این اختصاص به حنطه و شعیر باید بدهیم و امثال اینها. نه منافات ندارد، ما ممکن است از حنطه و شعیر الغای خصوصیت کنیم، بگوییم خصوصیتی ندارد، نکته‌ای که از عرفی، نکتۀ متشرعی که از روایات استفاده بشود در مورد خصوصیت داشتن حنطه و شعیر استفاده نمی‌شود، از حنطه و شعیر ممکن است ما الغای خصوصیت بکنیم نسبت به زبیب و تمر، ولی این منافات با این ندارد که ما نسبت به انعام نتوانیم الغای خصوصیت کنیم، چون انعام خصوصیت دارد، یک ویژگی دارد و این هم که مرحوم شیخ مفید این را تفاوت دیده، شیخ مفید هم تفاوت دیده اینکه برایش مستغرب نبوده که در انعام کفایت نکند ولی در غلات و در ذهب و فضه قیمت کفایت کند. اینها به خاطر همین است که اینها عرفا فرق دارند، ما ممکن است بگوییم از حنطه و شعیر نسبت به تمر الغای خصوصیت می‌شود ولی نسبت به انعامی که محل کلام هست الغای خصوصیت نمی‌شود، اینکه آقای خویی ملازمه گرفتند اگر الغای خصوصیت می‌شود مطلقا، اگر نمی‌شود غیر مطلق، نه الغای خصوصیت می‌شود نسبت به یک محدودۀ خاصی ولی نسبت به انعام الغای خصوصیت نمی‌شود.

این یک تعداد سؤال از حنطه و شعیر است، بعد می‌گوید: «وَ مَا يَجِبُ عَلَى الذَّهَبِ دَرَاهِمُ بِقِيمَةِ مَا يَسْوَى أَمْ لَا يَجُوزُ إِلَّا أَنْ يُخْرَجَ مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ مَا فِيهِ»

آقای هاشمی تعبیری اینجا دارند می‌گویند ولو سؤال ابتدا از یک مورد خاص است ولی بعدا کأنّ از آن سؤال اعراض کرده عمومیت داده، من این تعبیر را نمی‌پسندم یک تعبیر دیگر می‌خواهم عرض بکنم آن این است که آن حنطه و شعیر و ذهب را که ذکر کرده آن ظهور قوی ندارد در اینکه اینها از باب خصوصیت هست، ممکن است از باب مثال باشد، البته اگر آن ذیل نبود ما صرفا احتمال می‌دادیم که از باب مثال باشد، ظهور در مثالیت نداشت ظهور در خصوصیت هم نداشت، ولی آن ذیل که آمده تعمیم داده ظهور صدر را در مثالیت تثبیت می‌کند. یعنی ذاتا اگر ما بودیم می‌گفتیم روایت مجمل است، ممکن است خصوصیت داشته باشد حنطه و شعیر، البته خصوصیت عرض کردم نسبت به انعام، ممکن است خصوصیت داشته باشد. ولی وقتی در ذیلش تعمیم می‌دهد الا ان یخرج من کل شیءٍ ما فیه این ظاهرش تعمیم است. به نظر می‌رسد که این ذیل قرینه است که آن حنطه و شعیر و ذهبی هم که در صدر ذکر شده از باب مثال است که محصل صدر و ذیل را هم روی بگذاریم اینش که هل تجوز القیمة فی باب الزکاة به طور کلی. که امام علیه السلام می‌فرماید که یجوز. البته عرض کردم این در مورد دراهم است، آن دراهم و دنانیرش را هم ما بعدا با توجه به روایت علی بن جعفر گفتیم از دراهم هم الغای خصوصیت می‌شود دنانیر هم کفایت می‌کند، به نظر می‌رسد از این روایت اطلاق استفاده بشود.

**شاگرد:** صدرش قرینه می‌شود که ذیل آن کل را همین اجناس زکوی سوی الانعام که

**استاد:** نه، ظهور ذیل در عمومیت از ظهور صدر در خصوصیت، اصلا صدر ظهور ندارد در خصوصیت داشتن، اجمال دارد. یک موقعی صدر اگر من عرضم این است اینکه گفتم کلام آقای هاشمی را نمی‌پسندم از این جهت است، شما می‌گویید صدر ظهور دارد در خصوصیت، ذیل ظهور دارد در عمومیت. چرا ذیل را مقدم بر صدر می‌کنید؟ صدر را قرینۀ تصرف در ذیل و مقید ذیل قرار بدهید. اینکه عرض کردم آن را نمی‌پسندم نکته‌اش این بود، ولی ما عرضمان این است که صدر اصلا ظهور ندارد در خصوصیت داشتن، ظهور در عمومیت هم ندارد، مجمل است، مبهم است. این ذیل که عمومیت دارد آن قرینه می‌شود برای اینکه فرض کنید، فرض کنید شما می‌گویید به پدر و مادرتان حرف بد نزنید، اصلا کل توهین به پدر و مادر جائز نیست، آن معنایش این است که حرف بد که می‌خواهیم بگوییم از باب احد مصادیق توهین است، آنکه حرف بد که ما می‌گوییم گاهی اوقات خصوصیت حرف بد که حتما باید حرف بد باشد مثلا این لقد بزند به پدر و مادر این هم شد مثلا، ممکن است مواردی که مثلا حرف بد یک نوع خصوصیتی داشته باشد یک چیزی که مشابه حرف بد باشد در توهین بودن، ولی آن ذیل که می‌گوید نه مطلق توهین به پدر و مادر جائز نیست آن صدر را، اگر هم، حالا اینجا که من می‌خواهم عرض کنم که اصلا ظهور در خصوصیت ندارد مجمل بود.

**شاگرد:** اکرم اموال العرب ابل و انعام اینهاست

**استاد:** نه آن مال بادیه‌نشینان بوده، محمد بن خالد برقی قمی است اینها بادیه‌نشین که نیستند، الآن قم مرکز دامداری است، آن زمان‌ها که اینجوری نبوده مرکز دامداری باشد.

**شاگرد:** ذیل اصلا تعبیر ندارد خودش هر کدام خودش یک مواردی گفتند، کل شیء کل اجناس زکوی

**استاد:** نه، کل شیء ظاهرش کل اجناس زکوی است

**شاگرد:** یعنی همۀ چیزهایی که گفتند

**استاد:** نه

**شاگرد:** چه قرینه‌ای؟

**استاد:** به قرینۀ اینکه معنایش این نیست. نه، این ظهور در عمومیت دارد و آن صدر هم ظهور در اینکه قید می‌خواهد بزند ذیل را یک همچین ذیلی ندارد، جمع‌بندی و این مجموعا یعنی می‌خواهم عرض کنم ما فرمایش آقایان را قبول داریم ولی یک مقداری با تغییر تعبیر.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد